

تغییر شرایط اقتصادی و رهایی زن - ایران

متن سنخرانی در مراسم 8 مارس در شهر آخن

اولین پرسشی که در نگاهی به شرایط زنان در ایران در مقابل ما قرار می گیرد تناقض موجود میان حضور فعال زنان در عرصه های مختلف اجتماعی از یک سو و حاکمیت یک نیروی به غایت ارتجاعی در ایران از سوی دیگر است. علیرغم حاکمیت چهل سال سیستم آپارتاید جنسی اکنون با این شمار از زنان فعال در عرصه های مختلف اشتغال: فرهنگ، هنر، خدمات و سیاست روبروئیم. این همه زن نویسنده و کارگردان، خبرنگار و راننده کامیون، فروشنده و نوازنده در این جامعه سر برآورده؛ 60 درصد دانشگاه ها را در اختیار گرفته، جنبش های مدنی را شکل داده است. اینهمه با وجود چنین قوانین ضد زنی چگونه ممکن شده است؟

این سوال اذهان بسیاری را به خود مشغول می کند. برخی تلاش می کنند با کم بها دادن به تغییرات وضعیت زنان، ویا نشان دادن فقر و فشار موجود بر زندگی زنان زحمتکش، بویژه در اقشار کارگری، به نوعی این تغییرات را نفی کنند. گویا رهایی زن تنها به دست نیروی حاکم می تواند ممکن باشد و اگر ما از سست شدن زنجیره هایی که بر روح و روان زن ایرانی تنیده شده صحبت کنیم به معنای رد وجود یک حاکمیت متکی به آپارتاید جنسی ست و در واقع آب به آسیاب جمهوری اسلامی می ریزیم.

وضعیت متناقض زنان در جامعه ای که چهل سال زیر آپارتاید جنسی، یک قدرت نابهنگام در پایانه قرن بیستم قرارداد، تایید آن نظریه است که معتقد است ماشینی شدن تولید، اقتصاد خانگی را در هم کوبیده و زنان را به شکل گسترده جذب بازار کار می کند. این آغاز تغییر ریشه ای ساختار خانواده و به تبع آن گامی در جهت رهایی زن است

رفرم اعلام شده در سال 1342 از سوی محمد رضا پهلوی، شاه وقت ایران، که آن را انقلاب 1- سفید می نامید، اعلام گسست قطعی از مناسبات فئودالی در جامعه ایران بود که با انقلاب مشروطه در سال 1286 آغاز شده بود. اینکه طراحان این رفرم و مبتکران آن که بوده اند موضوع این بحث نیست. نگاهی به واقعیات رخ داده در جامعه ایران با تمرکز به موقعیت زنان موضوع بحث ماست. اصلاحات سال 42 با اعلام تقسیم اراضی و بویژه حق رای زنان جامعه ایران را که در بخش بزرگی از آن هنوز روابط پیشاسرمایه داری حاکم بود به چرخه ی مناسبات سرمایه داری هل داد. صحبت از این نیست که دهقانان صاحب زمین شدند و گامی در جهت عدالت برداشته شده. نه. صحبت از این است که طبقه ملاکین، که پس از انقلاب مشروطه نیز کماکان در مقابل روند صنعتی شدن و تغییر مناسبات فئودالی به سرمایه داری مقاومت می ورزیدند، این بار با گرفتن امتیازاتی به

کشاورزی مکانیزه روی آوردند. تسلط شیوه ماشینی تولید، گسترش مناسبات سرمایه داری را شتاب داد. خانواده های بزرگ دیروزی که با حضور چندین نسل در کنار هم زندگی می کردند، کوچک و کوچکتر شدند. کار مولد (به معنای مولد کالا) زنان که بیشتر در درون اقتصادهای کوچک خانگی تولید و در اختیار مرد خانواده برای عرضه به بازار قرارمیگرفت با ورود ماشین بهره دهی خود را از دست داد. ولی بازار کار گسترده تری بروی زنان گشود. کار با ماشین دیگر به زور بازوی قوی احتیاج نداشت. زنان و کودکان ارتش بزرگ کارگران ارزان را تشکیل دادند

بورژوازی درهر کجا که چیره شد همه مناسبات فئودالی، پدرسالارانه و روستایی پسند را " متلاشی کرد. او رشته های رنگین فئودالی را که انسان ها را به سروران طبیعی شان بند میکردند، سنگدلانه پاره کرد و هیچ رشته دیگری میان انسان و انسان به جز منفعت صرف، و به جز "نقدپردازی" ی بی احساس باقی نگذاشت. او جذبه های مقدس الهی، شور شوالیه گری، و احساساتیگری عامیانه را در آب یخ حسابگری خودپرستانه غرق کرد؛ ارزش شخصی را در ارزش مبادله مستحیل کرد و به جای آزادی های بی شمار اعطایی یا اکتسابی، تنها یک آزادی تجارت عاری از وجدان را نشانید. بورژوازی در یک کلام، به جای استثمار پوشیده در اوهام مذهبی و سیاسی، استثمار عریان، بی شرم، سراسر و خشن را نشانید. بورژوازی هاله ی تقدس را از فراز سر همه ی فعالیت هایی که سابقا با دیده ی احترام یا خوف مذهبی به آنها نگریسته می شد برگرفت. او پزشکی و قاضی و کشیش و شاعر و اهل علم را به صورت مزدبگیران اجیر خود در آورد. بورژوازی حجاب عاطفه و احساسات را بر مناسبت خانوادگی درید، و آن را به یک رابطه پولی خالص تنزل داد." (مانیفست حزب کمونیست. کارل مارکس- فردرک انگلس/ ترجمه شهاب برهان)

اما این تغییرات اجتناب ناپذیر در جامعه عقب مانده ایران که خود مولد صنعت و مکانیزه شدن نبود راهی غیر از غرب پیمود. مناسبات اجتماعی هنوز همپای مناسبات اقتصادی جلو نیامده بود. زنان در چارچوب فرهنگ فئودالی اسیر بودند. بویژه تسلط گسترده دین اسلام و پیوند چهارصد ساله تشیع و ملاکین، که با شکل گیری دولت صفوی بوجودآمده بود، مانع بزرگی برای زنان در برون رفت از خانه و گسستن زنجیرهای خانواده بود. اما سرمایه داری برای پیشرفت نیازمند حضور زنان در جامعه است.

قانون شرکت بانوان در انتخابات" که حق رای زنان را تامین می کرد در سال 43 به تصویب رسید. " البته حق رای برای زنان از زمان مشروطه دوم یعنی 1288-90 مطرح شده بود. مبارزان رادیکال انقلاب مشروطه از فعالیت و مبارزات زنان در انقلاب دفاع میکردند. نشریاتی چون صوراسرافیل، نسیم شمال، نشریه ملانصرالدین و اشعار صابر به زبان آذربایجانی علاوه بر پرداختن به ساختار خانواده و مشکلات زنان، با چاپ مقالاتی که از سوی زنان نگاشته می شد، به گستراندن صدای زنان کمک می رساندند و حجاب زن را قویا نقد می کردند. شعر معروف دهخدا: صد بار نگفتم که خیال تو محال است! تا نیمی از این طایفه محبوس جوال است! نمونه ای از جدالی ست که در انقلاب شکست خورده ی مشروطه جریان داشت. خواست تغییر قوانین در جهت آزادی زن و رفع حجاب با قدرت بیشتری از سوی زنان مرفه پیگیری می شد. قشر تحصیلکرده و مدرن جامعه نیز

مدافع آن بود. رضاشاه که در سال 1303 تاج بر سر نهاد هر چند با الهام از آتاتورک صنعتی شدن و مدرنیته کردن ایران را در سر داشت ولی در رابطه با تغییر قوانین به سود زنان قدمی جدی برداشته نشد. زنانی که با ایجاد مدارس دخترانه و انتشار مجلات خواهان حقوق زنان بودند مورد هجوم و حمله ی قشربون مذهبی قرار داشتند. آنان از هیچ حمایت دولتی برخوردار نبودند. اعلام بی حجابی اجباری در سال 1314 به جای آنکه کمکی به جنبش زنان باشد؛ به خانه نشینی بیشتر بخش بزرگی از زنان منجر شد.

رضاشاه در سال 1320، با اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در شمال و جنوب مجبور به استعفا و واگذاری قدرت به پسرش محمدرضا پهلوی شد. جایگزینی رضاشاه که قدرت را در دست خود قبضه کرده بود با شاه جوانی که هنوز قدرت هموردی با سیاستمداران جا افتاده آن روز را نداشت باعث بوجود آمدن فضای باز سیاسی در سالهای بیست و بوجود آمدن و قدرت گیری احزاب و تشکل های مختلف از جمله تشکل های زنان شد که در ارتباط و همپا با خواهران خود در اروپای پس از جنگ خواهان تغییر قوانین و از جمله حق رای برای زنان بودند. مهناز افخمی دبیرکل سازمان زنان شاه به نقل از کتاب گیتی نشاط می نویسد که در زمان نخست وزیری مصدق (1328-31) طوماری به پشتیبانی از حق رای برای زنان از سوی زنان حزب توده تهیه و به مصدق ارائه شد. اما او به سبب مخالفت شدید رهبران روحانی تصمیم گرفت در این باره اقدامی نکند. این در حالی ست که فرقه دموکرات آذربایجان در حکومت یکساله ی خود در سال 1324 با دادن حق رای به زنان از پشتیبانی توده ای نه تنها در آذربایجان بلکه در تمام ایران برخوردار شده بود.

محمدرضا شاه در زمانی دست به اصلاحات اقتصادی و به تبع آن تغییرمناسبات اجتماعی زد که نزدیک به یک دهه بود کلیه احزاب و نشریات مستقل بسته و تنها مساجد باز بودند. با کودتای 32 و سرکوب شدید کلیه ی نیروهای مخالف جو خفقان هر چه بیشتر غالب شد. احزاب و نشریاتی که در نسیم برآمده از پایان جنگ جهانی دوم نفس تازه می کردند به شدت زیرضرب رفتند. دولت برآمده از کودتا امکان نفس کشیدن به هیچ تشکل و نشریه غیر دولتی نمی داد. تنها نیرویی که امکان فعالیت داشت روحانیت بود که این بار بی هیچ دغدغه ای برای گستراندن افکار ارتجاعی خود امکان یافت. اما از سوی دیگر محمدرضا پهلوی که با کودتای 32 به پشتیبانی آمریکا به قدرت بازگشته بود موظف به پیش بردن برنامه ای بود که آمریکایی ها دیکته میکردند: پیشبرد روند نوسازی اقتصادی جامعه. یعنی جایگزینی مناسبات سرمایه داری به جای مناسبات فئودالی و عشیره ای. اصلاحات ارضی از قدرت ملاکین، این همزاد قدرت روحانیت، در دستگاه دولتی می کاست و حق رای زنان ساختار خانواده، این جولانگاه مذهب را زیر و رو می کرد. مخالفت با حق رای برای زنان اما به طرفداران خمینی محدود نبود. نهضت آزادی به رهبری مهدی بازرگان اعلام کرد: "مداخله زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور محرمة و توالی فاسده کثیر است ممنوع و باید جلوگیری گردد." (حقوق زن در ایران- مهناز افخمی. به نقل از ایران نامه). شورش خمینی و طرفدارانش نتیجه ناگزیر تناقضاتی بود که سرمایه داری ایران داشت.

برنامه نوسازی و مدرنیزاسیون جامعه به پیش رانده می شد اما با دیکتاتوری شاه و بدون امکان

فعالیت آزاد احزاب، تشکل‌ها و نشریات مخالف. سازمان زنان تنها با ریاست افتخاری اشرف پهلوی می‌توانست تاسیس گردد. هر آنکه خیال همراهی در نوسازی داشت می‌توانست تنها در سازمان‌های شاه ساخته و زیر نظر او فعالیت کند. تشکیل سپاه دانش و سپاه بهداشت، قانون خدمات اجتماعی زنان، که شرکت زنان را در سپاه دانش و بهداشت تامین می‌کرد و قانون خانواده راه را برای ورود زنان می‌گشودند ولی در جامعه‌ای که بغیر از سازمان‌های دولتی تنها مساجد گسترش می‌یافتند، زنان برای استفاده از قوانین در مقابل رشد قشریگری مذهبی بی‌دفاع ماندند.

رژیم شاهنشاهی با ترس بیمارگونه در مقابله با گسترش افکار کمونیستی با دادن پول و امکانات از روحانیت حمایت می‌کرد و از سوی دیگر حتی منتقدین لیبرال خود را نیز برنمی‌تابید. انحلال دو حزب شاه ساخته ایران نوین و مردم در سال 1353 و اعلام رژیم تک‌حزبی رستاخیز حتی طرفداران شاه را در تنگنا قرارداد. در حالی که با بالا رفتن قیمت نفت ثروت زیادی به ایران سرازیر می‌شد اما به همه یکسان نمی‌رسید. اکثریت از آن بی‌نصیب بود. علیرغم رشد صنعت و تولید داخلی افزایش فاصله شهر و روستا، بالای شهر و پایین شهر شتاب گرفت و بر خیل حاشینه نشینان شهرهای بزرگ، حلبی‌آبادها افزوده شد. آلودگی‌ها دیگر بخشی از جامعه شهری را تشکیل می‌دادند. حتی چند قدمی دانشگاه تهران منطقه آلودگی‌ناشین داشت. سیاست ناسیونالیسم افراطی آریایی نیز مناطق غیر فارس‌نشین را با شدت بیشتری به حاشیه می‌راند. تنها دره‌های مساجد بود که بر خیل مهاجران برکنده از روستاها باز بود. عباس میلانی در کتاب "نگاهی به شاه" نقل قولی از رساله فوق‌لیسانس پرویز نیکخواه دارد که در سال 1356 انتشار یافته بود. نیکخواه در آن زمان رئیس دفتر تحقیقات رادیو و تلویزیون ایران بود. او در نتیجه تحقیقات خود اعلام کرده بود که در سالهای دهه چهل و پنجاه شمار طلبه‌ها در ایران به طوری غیر متعارف و استثنایی فزونی گرفته است. او این پدیده را دارای اهمیت زیاد و تحقیق بیشتر می‌دانست. بنا به نوشته او در ایران دوران رضاشاه شمار طلبه‌ها از 2949 نفر به 784 طلبه تقلیل پیدا کرده بود. نیکخواه یادآور شده بود که معمولاً در فرایند نوسازی جوامع، تعداد کسانی که به طلبگی، کشیشی یا خاخامی رو می‌کنند کاهش پیدا می‌کند. در ایران جریانی درست عکس این رخ داده است. برای نمونه می‌توان به این نکته اشاره کرد که شمار مساجد و حوزه‌ها در آن سالها شاهد رشدی شگفت‌انگیز بود. در سال 1356 مثلاً چیزی نزدیک به 75 هزار حوزه و مسجد در ایران مشغول به کار بود. به علاوه، شبکه‌ای سخت پیچیده از تکیه‌ها، هیئت‌ها، مجالس تدریس قرآن و نشر احکام و حتی مجلات و انتشارات مذهبی، به کار ترویج اسلام اشتغال داشتند.

افکارارتجاعی مذهبی، از زاویه رادیکالیسم و ضدیتی که با رژیم شاه داشت، چپ ایران را نیزخواه‌ناخواه تحت تاثیر قرار داد. وجود خفقان، مانع از انتقال تجربیات مبارزات کارگری - سوسیالیستی پیش از کودتا شد. چپی که سکون پانزده ساله پس از کودتا را شکست، از شناخت پیشینه مبارزاتی خود بی‌اطلاع بود. او سابقه تاریخی دین‌سیاسی را نمی‌شناخت و از درک نقش مخرب آن ناتوان بود. اهمیت حضور زن در جامعه جایی در مبارزات مبارزین چپ و سوسیالیست جدید نداشت. زنان مبارز تنها در شمایل مردانه و با نفی ویژگی‌های جنسی خودشان در صفوف مبارزه پذیرفته می‌شدند.

جنبش ضد اتوریته و چپ رادیکال اروپا در سال 1968 (1347)، از جمله در آلمان، از سازماندهندگان راه پیمایی های لختی ها و بر هم زندگان قوانین کلیسایی و مناسبات خانوادگی حاکم بر جامعه آلمان بود. جنبش 68 ها، جامعه سخت کنسرواتیو آلمان در آن زمان را زیر و رو کرد. اما جنبش چریکی ایران، که خود را چپ رادیکال می دانست، در ائتلاف نانوشته با روحانیون بر همه ی جنبه های فرهنگی عقب مانده در ایران چشم فرو بست. حتی حزب توده که کلپ های حزبی در سالهای 20 تا 32 از رواج دهندگان فرهنگ برابری زن و مرد بود و مبارزه با فرهنگ ضد زن یکی از برنامه های رایجش بود، نسل جدیدی از توده ای ها را در خود جا می داد که در رابطه با مسئله زنان از پدران و مادران توده ای خود عقب تر بودند. در سالهای 56-57 دیگر فدایی و مجاهد چندان وجه تمایزی با یکدیگر نداشتند. نوشته های شریعتی برای اکثریت مخالفان رژیم تحسین برانگیز بود. انقلاب ایران محکوم به شکست بود.

انقلاب ایران که با پشتیبانی نیروهای غیرمذهبی به ثمر نشست در مقابله با ارتجاع سازماندهی 2- شده تشیع در همان فردای خود به شکست انجامید. زنان اولین گروه هایی بودند که با آمدن به خیابانها و راه اندازی تظاهرات، از بین بردن دستاوردهای اجتماعی تاکنونی زنان را خطری جدی برای آزادی و دموکراسی، آن مطالباتی که برای آن انقلاب شده بود، اعلام کردند و قدرت گیری ارتجاع مذهبی را هشدار دادند. زنان خیابانهای تهران را چندین روز با فریاد ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم به اشغال خود درآوردند. خمینی با ورودش به ایران قانون خانواده را ملغی اعلام کرده بود. زنان قاضی از حق قضاوت محروم شده بودند. خمینی در مقابل زنان هوادارش که در فیضیه به دیدارش شتافته بودند اعلام کرده بود که زنان می توانند به ادارات بروند ولی با حفظ حجاب اسلامی. همه ی این قوانین در همان فاصله کمتر از یک ماه صورت گرفته بود و روز 8 مارس، یعنی فردای این سخرانی خمینی بود که زنان خیابانهای تهران را به اشغال خود درآوردند. اما هنوز نیروی چپ از اهمیت حضور زن در جامعه غافل بود. حمایت فردی مردانی که تلاش می کردند با بستن زنجیر انسانی به دور تظاهر کنندگان آنان را از حمله چماقداران حزب الهی مصون دارند نمی توانست پاسخگوی نیاز آن زمان باشد. زنان از حمایت احزاب و سازمانها برخوردار نشدند. تسلیم سریع جامعه در مقابل آپارتاید جنسی، عدم مقاومت جامعه در مقابل سرکوب زنان، بخش بزرگی از زنان را به بازنگری جایگاه خود و فرهنگ غالب بر جامعه ایران واداشت و مسئله رهایی زن را به مسئله کلیدی آنها تبدیل کرد.

شرکت میلیونی زنان در انقلاب 57، نشان از ورود اقشاری از زنان به خیابان و اجتماع دارد که تا 3- ان موقع زیر نفوذ مذهب در کنج خانه ها قرارداشتند و از هر نوع شرکت در مجامع اجتماعی- سیاسی بازداشته شده بودند. خمینی که از مخالفین سرسخت حق رای زنان بود و حضور زنان در اجتماع را موجب از هم پاشی خانواده و فساد اجتماع می دانست این بار برای تحکیم پایه های قدرت خود از حضور آنان بهره جست. او برای غلبه بر مخالفان به حضور زنان مذهبی در خیابانها نیاز

داشت. با سخنرانی های متعدد زنانی را که تا آن زمان زیر سلطه فرهنگ قشری خانواده به بند کشیده شده بودند به خیابان کشاند. اخراج و سرکوب زنان شاغل در دستگاه های دولتی و غیردولتی که به مخالفت با رژیم برخاسته بودند با جایگزینی زنانی که در هواداری از رژیم هویت می یافتند همراه شد.

اعلام جداسازی جنسی که به منظور جلوگیری از حضور زنان در قلمرو مردان اتخاذ شده بود، عملاً بازار کار گسترده ای را بروی زنان باز نمود. رژیم برای به اجرا درآوردن طرح جداسازی جنسی مجبور به تربیت نیروی متخصص زن معتقد به ایدئولوژی حکومت اسلامی شد. آموزش و جذب آنان در بازارکار در دستور کار رژیم قرار گرفت. گذشته از آن شروع جنگ 8 ساله در شهریور 59 ضمن کمک به حاکمیت برای سرکوب نیروهای مخالف و استحکام قدرت متکی به اختناق، نیاز به حضور زنان در بازار کار را بیش از پیش اجتناب ناپذیر نمود. زنانی را که برای تحکیم پایه های حکومت به خیابانها آمده بودند دیگر نمی توانستند به آسانی به خانه ها برگردانند.

خمینی که با شعار مستضعف پناهی به قدرت رسیده بود، برنامه اقتصادی دیگری غیر از سرمایه 4- داری نداشت. تنها خواهان یک انقلاب سیاسی برای به دست گرفتن قدرت و اعمال حاکمیت شرع بر جامعه و یا آنچنانکه روشن شد تشکیل امپراطوری اسلامی بود. اینبار جامعه سرمایه داری ایران باید با آپارتاید جنسی پیش می رفت. یعنی پیشبرد سیستم سرمایه داری به دست نیرویی که ضد مدرنیته در ایران را نمایندگی می کرد.

ایران باید از معدود کشورهای پناهی باشد که رشد اقتصادی آن با قوانین حاکم بر جامعه چنین در تناقض است. زنان بزرگترین قربانیان حکومت اسلامی هستند که از پیشرفت نوسازی اقتصادی تنها بخش استثمار نیروی کار عایدشان شد و با زنجیرهای بسته به دست پا به بازار کار رانده شدند. تناقضی که در نگاه اول به وضعیت زنان در ایران به نظر می آید، تناقض درونی نظامی است که سیستم سرمایه داری را دنبال می کند ولی چون به نام مذهب قدرت را در دست گرفته، رهایی زن را به حق ریزش پایه های خود می داند. وابستگی پایه های نظام به حجاب زنان یک شعار تو خالی دولتی نیست. حجاب عمومی ترین وسیله ایست که عدم رهایی زن و وجود حاکمیت شرع را به زن گوشزد می کند از هر سن، از هر مذهب، از هر ملیت و از هر طبقه ای

زن ایرانی مدت چهل سال است که زیر فشار دو سنگ آسیاب سیستم سرمایه داری و قوانین آپارتاید جنسی مبارزه می کند و نشان داده عکس العمل در مقابل سرکوب لزوماً تسلیم نیست

به مناسبت روز هشت مارس درود می فرستم به زنانی که برای رهایی زن از چنین ستم هایی مبارزه می کنند و در مقابل سرکوب از پا ننشستند. به نرگس محمدی ها، به سیده قلیان ها، به نسرین ستوده ها، به آنته آ دائمی ها و بسیاری دیگر

